

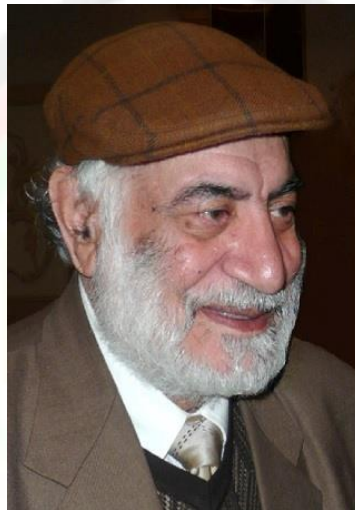


۲۰۱۶/۰۹/۱۹



م. اسحاق نگارگر

استخوان بندی یا قالب شعر (قصیده، غزل، رباعی و یا وزن های آزاد)



این یادداشتی است در باره شعر که بدون شک به کار شاعران جوان می آید و من آنرا در سال ۲۰۱۳ یعنی سه سال پیش از امروز برای فیس بُک خود نوشته بودم. نگارگر ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۶م شهر مزار شریف

**** * ****

این هم چند نکته دیگر در باره فهم درست تر و لذت بردن بیشتر از شعر:

۱-- ساخت، استخوان بندی یا قالب شعر (قصیده، غزل، رباعی و یا وزن های آزاد) و ارتباط قالب با موضوع شعر. چرا شاعران برای داستان های دراز وزن مثنوی را برگزیده اند چون قافیه در هر بیت بدل می شود شاعر در بیان داستان دست باز تر دارد و ممکن نیست داستانی را در قالب قصیده ریخت و دچار ابتذال های لفظی و معنوی نشد.

۲-- مقصود، یا موضوع شعر:

مقصود شاعر از بیان یک حادثه، رویداد، حالت یا تجربه چیست؟ چه پیغامی را می خواهد به خواننده یا شنونده برساند و آن موضوع به چه دلیل می تواند مورد علاقه دیگران باشد. ابتکار در طرح موضوع و گریز از ابتذال. ابتکار در موضوع، ابتکار در شیوه بیان و ابتکار در تشبیهات و استعارات و تناسب قالب و موضوع.

۳-- عاطفه یا نوع احساس:

برجسته ترین عاطفه که شاعر در شعر خود پرورده است و می خواهد آنرا به خواننده انتقال دهد، کدام است؟ کلماتی که برای بیان آن عاطفه انتخاب شده چه گونه است؟ از دیدگاه سادگی تلفظ، آهنگ یک کلمه با کلمه دیگر، غرابت الفاظ، مهجوریت کلمات و دوری آن از فهم خواننده متوسط

۴-- صنایع شعری:

هارت های خاص که شاعر برای افاده مقصود از آن کار گرفته کدام است؟ طباق، تضاد، تقابل، حسن تعلیل، حسن مطلع، حسن مقطع و غیره.

۵-- شیوه قرارگرفتن کلمات در کنار هم از دیدگاه دستور زبان. جمله همان حالت جمله در نثر را دارد که همانند یک آیینۀ شفاف تصویر معنی در آن آشکار است یا کلمات را معشوش و معنی را گنگ ساخته است و شعر همانند مردی تئله است که مقصود را به روشنی افاده نمی کند.

تخیل، تشبیه، استعاره، تشخیص و انطاق و سمبول ها چه گونه است؟ میان سمبول و مقصود اصلی تلازم منطقی وجود دارد و خواننده به سادگی می تواند از سمبول به مقصود اصلی گذر کند چنانکه به طور مثال طلسم انجماد در شعر خانم حبیبه کوهستانی برای یک جامعه راکد که در آن هیچ گونه حرکت و سیالیت وجود ندارد و خانم کوهستانی این طلسم انجماد را در برابر خورشید که سمبولی دیگر است برای شور و گرمای تحول طلبی و پیشرفت که طلسم انجماد را ذوب می کند می برد و بالطبع یخی که ذوب شد به آب بدل می شود، به راه می افتد و حرکت پیدا می کند و این حرکت خود نشان زندگی می شود.

۶-- حرکت شعر:

ریتم و آهنگ (تند یا کند) ریتم نیز بر شعر اثر دارد. موضوعات شاد ریتم های تند (تیز) دارد که کلمات در شعر مشغول رقص و پایکوبی می شوند ولی موضوعات غم انگیز ریتم های کند (آهسته) و طولانی را ایجاد می کند. امیر معزی و سعدی هر دو هنگامی که از معشوق سفر رفته یاد می کنند ریتم کند و قالب رجز کامل یعنی چهار بار مستفعلن را برگزیده اند معزی می گوید:

ای کاروان منزل مکن جز در دیار یار من

تا یک زمان زاری کنم بر ربع اطلال و دمن

و سعدی ناله سر میدهد که:

ای ساربان آهسته ران کآرام جانم میرود

وان دل که باخود داشتم با دلستانم میرود

و حال آن که پیر خراباتیان بلخ و قونیه برای حالتی شاد ریتم های کوتاه و وزن مفعول مفاعیلن را ترجیح داده می گوید:

امروز نیم ملول شادم ** غم را همه طاق بر نهادم

۷-- کار بُرد و تکرار عین صداها برای ایجاد موسیقی اضافی در شعر.

این صنعت را در زبان انگلیسی آلی تریشن می خوانند و در زبان فارسی می توانیم آنرا از عناصر حسن مطلع شمار نماییم. به طور مثال تکرار صدای (ش) در این شعر که به گمان غالب از حافظ است و من که این یادداشت را با اتکا بر حافظه پیر و فرسوده خود که در جوانی ها بهتر از امروز کار می کرد می نویسم نمی توانم با قطعیت حکم کنم؛ به هر صورت آن شعر این است:

قدح بشکست ساقی من شکستم شیشه دل را
توهم طرف کله بشکن که بشکن بشکن است امشب

صدای (ش) هشت بار تکرار شده است و این تکرار نوعی موسیقی اضافی در شعر ایجاد می کند یا صدای (س) در این بیت بیدل:

دوش نسیم مژده ای گل به سر امید زد
کز ره دور می رسد سرو چمن سوار من

صدای (س) پنج بار در آن تکرار شده است و وقتی که آنرا باهم بخوانیم خود نوعی موسیقی ایجاد میکند
۸-- تشخیص یعنی شی را شخص قرار دادن و با آن گفت و گو کردن.

شاعر را به همین دلیل زبان طبیعت می خوانند که همه چیز با او صحبت می کند. نمونه های این گونه تشخیص و انطاق را در کارهای شاعران داستان سرا خاصه نظامی گنجوی فراوان می توان یافت اما آنچه من دم نقد در حافظه ای که قبلاً وصفش کرده ام، دارم همین رباعی است که در آن تشخیص وجود دارد ولی از انطاق خبری نیست:

ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی؟
آخر بگو به من که به سودای کیستی؟
دردت چه درد بود که دیشب تمام شب
سر را به سنگ میزدی و می گریستی؟

۹-- مبالغه در شعر و انواع مبالغه احسن، اغراق و غلو که همان احسن در شعر پسندیده است و آن دو تای دیگر نیست که نظامی گفته است:

در شعر میبچ و در فن او *** کز اکذب اوست احسن او

مبالغه در حد معتدل مرچ و نمک شعر است اما آن قدر زیاد نباید باشد که غذا قابل خوردن نباشد. امروز نیز باید این یادداشت را تا فرصتی دیگر به پایان برسانم. نگارگر